

ساختار ایلی حکومت‌های ترکمان و بی‌ثباتی سیاسی*

اسماعیل حسن‌زاده^۱

چکیده

حکومت‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو در طی حاکمیت خویش دچار بحران‌های سیاسی و نظامی عدیده‌ای شده بودند که از میان عوامل تأثیرگذار، ساختار قبیله‌ای اتحادیه از اهمیت زیادی برخوردار است. این مقاله با بهره‌گیری آزاد از نظریه تعارض و روش تحلیل علی و مقایسه‌ای نقش ساختار قبیله‌ای را در بی‌ثباتی سیاسی حکومت‌های ترکمان تبیین خواهد کرد. پاسخ بر این فرض استوار است که ساختار ایلی با ایجاد تعارض در ساخت‌های مختلف به ایل‌گرایی در سپاه، جناح‌گرایی در قبایل و قطب‌گرایی در اتحادیه دامن زده و با ایجاد تعارض در سه سطح، تعارض بین قبایل و سلطنت، تعارض درون اتحادیه‌ای، و تعارض درون قبیله‌ای، مانع پیوستگی قبایل با ساخت جدید قدرت متمرکز شده و زمینه‌های اقبال آنان را به شورش‌های شاهزادگی فراهم آورده است. بدین طریق حکومت‌ها در اوج قدرت توسط یک نیروی خارجی از هم می‌پاشیدند.

واژگان کلیدی: قراقویونلو، آق‌قویونلو، ساختار ایلی، ایل‌گرایی، جناح‌گرایی، قطب‌گرایی.

Tribal structure of Turkmen governments and political instability

Esmail Hassanzadeh²

Abstract

QaraQoyunlu and AqQoyunlu governments encountered several political and military crises in their reigns; among the effective factors tribal structure of the confederation was of special importance. The role of tribal structure in political instability of Turkmen governments will be explained in this article with free use of conflict theory, and causal analysis, and comparing method. Hypothesis stands for tribal structure, making conflicts in variety of aspects, increased tribal tendency in army, wing tendencies in tribes, and pole tendencies in confederation. This, by making conflicts in 3 levels (conflict between tribes and government, intraconfederation conflict, and intratribal conflict) prevented tribes from gathering with new aspects of centralized power; and lead to tendency to princely rebellions. As a result, governments have been destroyed by external forces at their highest point of power.

Key words: QaraQoyunlu, AqQoyunlu, Tribal structure, Tribal tendency, Wing tendency, Pole tendency.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س) *تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۱۴

2. Assistant professor of History, Al-zahra university, Email: ismailhassanzadeh@yahoo.com

مقدمه

دسته‌های مهاجر و مهاجم ایلی - عشیره‌ای در طی تهاجم به ایران، در معرض دگرگونی‌های ساختاری و عملکردی قرار می‌گرفته‌اند. با دستیابی این گروه‌ها به قدرت، فرآیند دگرگونی آهنگ تندتری گرفت و عواملی چون شایستگی‌های رهبری قبیله‌ای، توانایی سازماندهی سیاسی و نظامی بسیار بالا، مناسبات خویشاوندی گسترده، توانمندی‌های اقتصادی، جمعیتی و فرهنگی و... در این امر بستگی داشت. از سوی دیگر، فرهنگ ایرانی نیز زمینه و بستر فرآیند دگرگونی را برای آنان تسهیل می‌کرد.

با فروپاشی سلجوقیان روم و ایلخانان، قبایل^۳ تحت حاکمیت آنان از زیر سلطه واحد و متمرکز رهایی یافته و بر آشفتگی ساختارهای جامعه ایرانی افزودند. قبایل با تکیه بر نیروی نظامی عشیرتی برای حفظ هویت و موجودیت خود و زیر اجبار بستر جامعه، برای تشکیل اتحادیه و ائتلاف با قبایل بزرگ‌تر تلاش می‌کردند. همگرایی و واگرایی‌های قبیله‌ای از مهم‌ترین خصیصه‌های سیاسی و اجتماعی تحولات جامعه ایرانی در قرن هشتم و نهم قمری بود. قبایل کوچک‌تر با توجه به مصالح قومی خود و تداخل منافع اقتصادی و گاه اشتراک در مراتع و داشتن دشمنی مشترک، به سوی قبایل بزرگ‌تر کشیده می‌شدند و تشکیل اتحادیه می‌دادند. گاهی این اتحادیه‌ها موفق به تشکیل حکومت می‌شدند. اتحادها در نتیجه عوامل مختلف از جمله اختلافات داخلی و تهاجم خارجی از هم فرومی‌پاشید و قبایل با پیوستن به نیروی غالب سعی در حفظ موجودیت سیاسی و اجتماعی و منافع خود داشتند که البته به موقعیت پیشین خود دست نمی‌یافتند و جزو قبایل حاشیه‌ای قرار می‌گرفتند. اتحادیه‌هایی مانند چوپانیان، جلایریان، قراقویونلوها، آق‌قویونلوها و صفویان از جمله اتحادیه‌هایی بودند که از همگرایی قبیله به قدرت دست یافتند.

اتحادیه قراقویونلو و آق‌قویونلو از جمله اتحادیه‌های موفق قرن نهم قمری است که در تاریخ ایران منشاء آثار زیادی شدند. فعالیت سیاسی آنان ابتدا در غرب ایران و شرق آناتولی بود و با جذب قبایل بیشتر به تدریج بر بخش وسیعی از ایران دست یافتند. حال پرسش این است که ساختار ایلی اتحادیه‌های ترکمن چه تأثیری در بی‌ثباتی سیاسی حکومت‌های ایشان داشت؟ مقاله بر این فرض استوار است که ساختار ایلی با ممانعت از دگرگونی گروه‌های حامی از سوی ایل به نیروی غلامی و مزدوری از تثبیت ساختار و بنیادهای سیاسی و نظامی و اجتماعی حاکمیت جلوگیری می‌کرد و

۳. در این مقاله به دلیل فقدان اطلاعات کافی در منابع برای تفکیک یک تیره، قبیله، طایفه و ایل از همدیگر، این عبارات گاهی

به جای هم استفاده شده است.

قبایل نیز برای حفظ هویت و مصالح قومی خود به رفتارهای سیال و پیش‌بینی‌ناپذیر از حمایت تا سرکشی دست می‌زدند و این رفتارهای گریز از مرکز گهگاه در قبایل نخبه و حامیان اصلی بیش از قبایل پیرامونی دیده می‌شد.

بحث پیرامون قبایل تشکیل‌دهنده اتحادیه‌های ترکمانان موضوع دیرپایی است. در این زمینه تحقیقات چندی انجام شده است.^۴ وجه مشخصه مشترک این تحقیقات، توجه به اسامی قبایل و توضیح کوتاه فعالیت هر یک از قبایل در قالب اتحادیه بوده است. سومر ۱۷ قبیله حامی قراقویونلو را به اختصار توضیح داده، وودز ۴۱ قبیله و نگارنده ۵۰ قبیله را معرفی کرده‌است.^۵ در مورد برخی فقط به ذکر نام بسنده شده است. دیگر محققان نیز به فراخور تحقیقشان تعدادی از این قبایل را ذکر کرده‌اند که در مقایسه با تحقیقات بالا افزونی تعداد یا تحلیل دیده نمی‌شود. از میان پژوهش‌های بالا سومر به دلیل پیشگامی، پژوهش وودز به دلیل نسب‌شناسی طایفه‌ای، پژوهش نگارنده به سبب تحلیل مختصر طوائف هر دو اتحادیه قراقویونلو و آق‌قویونلو بر چارچوب تفکر اتحاد ناظر بر بقا شایان توجه است. اما هیچ‌کدام از پژوهش‌های بالا به نقش ساختار ایلی در بی‌ثباتی سیاسی نپرداخته‌اند. این مقاله با بهره‌گیری از نظریهٔ 'تعارض' و 'روش علی' و به صورت محدود روش مقایسه‌ای درصد تبیین نقش ساختار ایلی در بی‌ثباتی سیاسی حاکمیت دو اتحادیه ترکمن است؛ و بر آن است تا نشان دهد که ساختار ایلی با ایجاد تعارض در ساحت‌های مختلف به قطب‌گرایی، جناح‌گرایی و ایل‌گرایی اتحادیه دامن زده و مانع پیوستگی قبایل با ساخت جدید قدرت متمرکز شد. فرضیهٔ تحقیق در قالب چند محور چارچوب مفهومی، ساختار ایلی اتحادیه، تعارض ساختار ایلی و بی‌ثباتی تبیین خواهد شد.

چارچوب مفهومی

اتحادیه را می‌توان یک نظام پویا در نظر گرفت که هر عضو (هر چند جزئی و فرعی در نظام)

۴. از آن میان است: فاروق سومر، *قراقویونلوها*، ترجمه وهاب ولی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹)؛ اسماعیل حسن‌زاده، *حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران* (تهران: سمت، ۱۳۷۹)؛ میرجعفری، حسین. *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان* (تهران: سمت، ۱۳۸۶)؛ John E. Woods, *Akkoyunkular* (Istanbul: Milliyet Yayinlari, 1993); Ilhan Erdam ve Kazim padas, *Ak koyunlu Devleti Tarihi* (Ankara, 2007).

۵. سومر، ص ۳۴ - ۲۳؛ حسن‌زاده، ص ۷ - ۳ و ۷۸ - ۷۵؛ Erdam, pp. 43-60; Woods, pp. 325-344.

۶. برای مطالعه بیشتر مباحث نظری تعارض نک: مایکل برچر و جان‌اتان ویلکنفلد، *بحران، تعارض و بی‌ثباتی*، ترجمه علی صبحدل (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲)؛ دیوید ساندرز، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)؛ احمد ایزدی یزدان آبادی، *مدیریت تعارض* (تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۷۹).

می‌تواند نقش سرنوشت‌سازی در 'الگوی رفتاری' کل نظام بازی کند. این ویژگی سبب تقویت اندیشهٔ خلاقانه و 'الگوی رفتاری' کل نظام می‌شود. به سخن دیگر، از نظام اتحادیه‌ای می‌توان به عنوان یک 'نظام هوشمند' یاد کرد که قبایل در روابط پیچیده باهم قرار دارند و می‌توان دو سطح کلان و خرد رفتار را در آن تشخیص داد. کلان‌رفتارها در کل نظام جاری است و از سیاست‌های کلی اتحادیه تبعیت می‌کند. اما خردرفتارها در درون نظام ایلی ایجاد می‌شود. هر یک از این دو سطح از رفتار، فلسفهٔ وجودی خاص خود را داشتند. تخالف و تعارض سطوح دوگانه جزئی از ماهیت آنهاست. تخالف و توافق خردرفتارها با کلان‌رفتارها پدیده‌ای بیرونی نیست، بلکه اغلب درون ایلی و درون اتحادیه‌ای است. البته برخی از عوامل بیرون ایلی نیز در تقویت یا تضعیف جریان تخالف یا توافق مؤثر است؛ اما نباید در جریان عوامل بیرون ایلی اغراق کرد.

نکتهٔ مهم در حاکمیت مبتنی بر نظام ایلی، ایجاد همگرایی و هماهنگی بین دو سطح کلان‌رفتارها و خردرفتارهاست که اغلب با توفیق همراه نبود. زیرا این دو سطح همسان و هم‌شکل نبوده و هریک معطوف به مراکز متفاوت بودند. حتی در یک ایل نیز نمی‌توان همه چیز را معطوف به مرکز واحد تلقی کرد. وجود خاندان‌ها و جناح‌های مختلف ریشه‌دار و قدرتمند جهت‌گیری خردرفتارهای ایلی را با تشتت روبرو می‌ساخت. رقابت‌ها و گرایش‌های درون ایلی برآیند کانون‌های متعدد است که به رفتارهای متعدد و گاه متعارض ایل در قبال پدیدهٔ سیاسی - اجتماعی منجر می‌شد. تجزیهٔ ایل به چند دسته در تحولات، ناشی از این نوع سطح‌بندی درون ایلی رفتارهاست. همین امر یعنی تعدد رفتارها نیز، روابط میان عناصر یک ایل را در قبال پدیده‌های جامعه متغیر و پیش‌بینی‌ناپذیر می‌کرد؛ یعنی نوعی 'آشوب رفتاری' پدید می‌آورد.^۷ 'آشوب رفتاری' برآیند وجود انرژی‌های نهفته درون ایل است که گاهی تحت تأثیر عوامل مختلف آزاد و فعال می‌شد. باید افزود 'آشوب' رفتاری به معنی تصادفی بودن نیست بلکه بیان‌کنندهٔ نظم در درون بی‌نظمی و بی‌قاعدگی است که در نگاه نخست به چشم می‌آید، در حالی که در درون خود دارای نظم منطقی است.^۸ به همین دلیل در نظام اتحادیه‌ای 'الگوهای رفتاری' متکثر و متنوع دیده می‌شود که این الگوها نامنظم به نظر می‌رسند، در حالی که نظم آنها در طی بی‌نظمی‌های مکرر و در بستر زمان آشکار می‌شد. مثلاً پیوند یا گسست هر یک از ایلات از قدرت مرکزی دارای نظم و منطق خاص خود بود.

پس خردرفتارها نشان‌دهندهٔ نوعی هویت مستقل قبایل از نظام سیاسی کلان‌نگر است. یعنی

۷. این مفهوم از کتاب زیر وام گرفته شده است: علی خورسندی طاسکوه، *گفتمان میان رشته‌ای دانش* (تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷)، ص ۱۸۵ - ۱۶۳.

۸. همان.

هر عضو ضمن این که در قالب یک کل تعریف و توصیف می‌شود، دارای هویت مستقل بود و کارکرد خاص خود را داشت. این رفتارها و مناسبات بین کل نظام سیاسی و نظام ایلی را باید مصداق 'وحدت در عین کثرت' و 'کثرت در عین وحدت' دانست.

نکته دیگر، نوع اتحاد در بستر زمان حاکمیت‌های مبتنی بر نظام ایلی است. بین زمان و نوع اتحاد می‌توان رابطه مستقیمی پیدا کرد، اما این رابطه‌ها همیشه به صورت خطی و در طول هم نیستند بلکه گاهی همپوشانی‌هایی بین نوع اتحاد در طول زمان پدید می‌آید. با اغماض از همپوشانی جزئی می‌توان برای مراحل تکامل حاکمیت ایلی سه مرحله حاکمیت قبیله‌ای، حاکمیت محلی و حاکمیت امپراتوری و به ترتیب سه نوع اتحاد را تشخیص داد: اتحاد برای دفاع، اتحاد برای تضمین منافع و اتحاد برای بقا.

اتحاد در حاکمیت قبیله‌ای از نوع اتحاد برای دفاع است. منظور از حاکمیت قبیله‌ای این است که قبیله بر یورت و محل اسکان خود و بر جمعیت قبیله خود حکومت داشته باشد. مرزهای اجتماعی قبیله مرزهای سیاسی آن نیز به‌شمار می‌رفت. در دوره حاکمیت قبیله‌ای قبایل دارای آزادی عمل بوده و اتحادشان جنبه حداقلی داشت. این نوع اتحاد گاهی برای یک پدیده خاص تاریخی شکل می‌گرفت و با برطرف شدن پدیده خاص، همکاری نیز به حداقل میزان خود تنزل می‌یافت. دوره اتحاد برای دفاع دارای حداقلی از عناصر وحدت بود. زیرا اعضای اتحاد دارای علایق مشترک بودند که به محض رفع علاقه مشترک، این گروه‌ها از اتحادیه‌ها خارج می‌شدند. گاهی قبایل داوطلبانه سطح همکاری با اتحادیه را تداوم بخشیده و به سطوح بالاتر ارتقا می‌دادند.

در دوره حکومت محلی، اتحاد بین قبایل جنبه اتحاد برای تضمین منافع پیدا می‌کرد. در این دوره برای قبایل پیوستگی و گسستگی از اتحادیه اختیاری بود. با طولانی شدن مدت همکاری و به تبع آن ایجاد منافع متعدد، روابط قبایل با اتحادیه اجتناب‌ناپذیر می‌شد. روند رو به گسترش قلمرو و قدرت اتحادیه قبایل عضو را به تداوم همکاری وامی‌داشت. هر چند قبایل می‌توانستند از همکاری با اتحادیه خودداری کنند، اما افزایش علایق مانع جدایی‌شان می‌شد و نوعی نیاز متقابل بین آنها به‌وجود می‌آمد. تهاجم به سرزمین‌های مرزی و کسب غنایم و توزیع قلمروهای متصرفه رشته‌های پیوند آنها را قوی‌تر می‌ساخت. تداوم همکاری قبایل، حکومت محلی را به سطح امپراتوری ارتقا می‌داد و مناسبات قبایل با اتحادیه وارد مرحله نوینی می‌شد که از نظر ماهیت و شکل متفاوت از دو مرحله پیشین بود.

اتحاد برای بقا سومین سطح از مناسبات قبایل با اتحادیه بود. در این سطح خواسته‌های قبایل با

اتحادیه درهم‌تنیده‌شده و مناسبات پیچیده‌تر می‌گردید. هرچه دامنه و شدت درهم‌تنیدگی خواسته‌ها بیشتر می‌شد به همان نسبت جدایی آنها دشوار می‌شد. هویت سیاسی و اجتماعی قبایل تحت تأثیر تحولات سیاسی و نظامی حکومت دچار نوعی فروپاشی می‌شد. زیرا حفظ و تداوم شئون قبیله‌ای در ساختار جدید (امپراتوری) نه ممکن بود و نه به مصلحت سیاسی نزدیک. حکومت می‌خواست مرزهای منافع قبیله‌ای را با منافع حکومتی درهم بیامیزد و این تلاش‌ها به معنی اضمحلال شئون قبیله‌ای بود. از سوی دیگر، حکومت سعی داشت منافع و مناصب را بنا به تشخیص و شئون جدید اجتماعی و سیاسی (مانند خویشاوندی، میزان وفاداری، مشارکت در گسترش قلمرو و غیره) تقسیم کند. این نوع نگرش سیاسی حکومت با نگرش قبیله‌ای در تعارض بود. زیرا هر یک از قبایل همه نوع مناصب و منافع را در شأن خود می‌دانستند و ایجاد تمییز بین قبایل را برنمی‌تافتند. این احساس آنان را به رقابت برای کسب منافع و مناصب بیشتر وامی‌داشت و دو سطح از تعارض بین قبیله و اتحادیه و بین یک قبیله با قبیله دیگر رخ می‌داد.

در این دوره، حکومت از قبایل خواهان از خود گذشتگی نظامی و هویتی به نفع حاکمیت بود، اما به همان میزان در جبران خدمات آنها اهتمام نمی‌ورزید، چون منافع و مصالح حکومت فراقبیله‌ای شده و ساختارهای غیرقبیله‌ای را هم شامل گردیده و با منافع قبیله‌ای تعارض یافته بود. به تدریج این احساس در قبایل پدید می‌آمد که شئون سیاسی و اجتماعی خود را در قبال حکومت از دست داده و تابعیت یا سرسپردگی سیاسی جای اتحاد را گرفته است. در این دوره رابطه قبیله با خاندان حکومت‌کننده از نوع اتحاد و اختیاری نبوده بلکه به صورت تابع و اطاعت اجباری درآمده است. حکومت برای مهار قبایل، سیاست مداخله در امور داخلی را با جدیت دنبال می‌کرد. بنابراین روند فروپاشی شئون قبیله‌ای هم ناشی از پیامدهای گریزناپذیر توسعه امپراتوری و هم ناشی از سیاست‌های داخلی طراحی‌شده آن بود. حکومت با آگاهی از تغییرات ساختار درونی قبایل، آنان را در جهت مصالح خود سوق می‌داد. مهم‌ترین تلاش حکومت ایجاد فاصله بین مصالح و منافع قبیله با منافع شخصی بود. بدین معنی که گاهی با حمایت از یک خاندان یا جناح درون قبیله‌ای آن را در مقابل منافع قبیله قرار می‌داد. تمایل آن خاندان یا جناح و فرد به سوی حکومت، شیخوخیت واحد قبیله‌ای را متکثر می‌ساخت و سازمان یکپارچه آن را متفرق می‌کرد و در بلندمدت به تجزیه و تضعیف قدرت قبیله‌ای منجر می‌گردید. در برخی تحولات، جهت‌گیری‌های سیاسی متعارضی از شیوخ قبایل دیده می‌شد، یعنی جناح‌های متعدد قبیله از مدعیان متعدد حمایت می‌کردند. آنچه در میان بیشتر رؤسای قبایل مطرح بود حفظ منافع شخصی در برابر منافع حکومتی بود. سلطان در

توزیع منافع و مناصب، حکومت ولایات را برای مدتی به یکی از اشخاص قبیله‌ای اعطا می‌کرد. در این کل تنها بخشی از قبیله از یورت اصلی یا استقرارگاه موقتی خود جدا شده و همراه با صاحب منصب به مرکز حکمرانی می‌رفت. واگذاری مناصب در نقاط مختلف قلمرو حکومت، وحدت قبیله‌ای را دچار ضعف یا فروپاشی می‌ساخت. هرگاه این شخص رئیس قبیله یا فرزند وی نبود بلکه از شجاعان محسوب می‌شد، آسیب کمتری متوجه ساختار قبیله می‌شد. البته قدرت‌نمایی این قبیل افراد نیز به نوبه خود احساس کسب قدرت برتر در قبیله را با استفاده از مناسباتش با حکومت تقویت می‌کرد. با گذر زمان واحدهای کوچک‌تر از قبیله یا طایفه با جمعیت و قدرت کمتر شکل می‌گرفت. این واحد کوچک سعی داشت بدون توجه به منافع واحدهای دیگر قبیله، منافعش را متناسب با شرایط جدید تعریف و دنبال کند و گاهی خاطره واحد اصلی قبیله‌ای برای واحدهای کوچک‌تر جز اسطوره نبود و تشخیص نسبت واحد کوچک با واحد قبیله دشوار می‌شد.

به هر حال، هر چند قبایل در سطح اتحاد برای بقا مناسبات خود را با حکومت افزایش می‌دادند اما این امر، به نفع مصالح و منافع قبیله‌ای نبود. زیرا فروپاشی شئون قبیله‌ای به نفع حکومت بود و قبایل در این سطح به‌رغم خواست اولیه‌شان چندان منتفع نمی‌شدند. به این دلیل برای گریز از وضع موجود و جلوگیری از فروپاشی ساختاری به شورش دست می‌زدند و در این امر با سرکوب و خشونت حکومت مواجه می‌شدند. این امر به فروپاشی یا تضعیف اعتبار و موجودیت و به حاشیه رانده شدن قبایل می‌انجامید. ظهور نام قبایل و طوایف در منابع تاریخی در یک تحول تاریخی خاص و غیبت آن در تحولات بعدی نشان‌دهنده روند قدرت‌گیری و فروپاشی قبایل یا دست‌کم بی‌اعتباری سیاسی آنها است.

ساختار ایلی اتحادیه‌ها

قراقویونلوها و آق‌قویونلوها از قبایل و ایلات کوچنده ترکمن و کرد ساکن جنوب شرق و مرکز آناتولی و کردستان به‌وجود آمده بودند. فرآیند شکل‌گیری این اتحادیه‌ها در بستر تحولات سیاسی - نظامی پس از سقوط حکومت‌های چوپانی، سوتایی، و جلایری، و در آستانه یورش‌های تیمور جنبه عملی به خود گرفت. طوایف تشکیل‌دهنده اتحادیه‌ها از نظر اعتبار و نقش سیاسی و نظامی در یک سطح قرار نداشتند. با توجه به جایگاه و اهمیت و کارکرد قبایل در دو اتحادیه می‌توان آنها را به چهار دسته قبایل حکومت‌کننده، قبایل کانونی، قبایل مؤثر و قبایل حاشیه‌ای تقسیم کرد. دسته اول هسته اصلی اتحادیه، قبایل حاکم بودند. قبایل بارانلو (برانی) یا خاستگاه خاندان

قرامحمد قراقویونلو و قبیله بایندر در آق قویونلو در رأس این اتحادیه قرار داشتند. این قبایل حکومت را حق مسلم خود دانسته و دیگر قبایل نیز به نوعی بدان معترف بوده و حتی در بحرانی‌ترین مواقع از طرف قبایل دیگر مورد تردید قرار نگرفت. در جنگ‌های داخلی اختلاف بر سر به تخت نشاندن یکی از شاهزادگان قبایل حاکم بود. اتفاق نظر قبایل در حق فرمانروایی بارانلوه‌ها و بایندریان به سلسله نسب، قدرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی، تعداد جمعیت، شخصیت والای رؤسای قبایل، موقعیت جغرافیایی محل اسکان، و مناسبات‌شان با حکومت‌های همجوار مربوط می‌شد. بسیاری از مقامات بالای درباری و نظامی، و امتیازات حکومتی و حکمرانی ولایات مهم به افراد این خاندان‌ها تعلق می‌گرفت.^۹ طایفه بایندر از نظر جمعیت و شاخه‌های متعدد آن برتری آشکاری بر بارانلوه‌ها داشت و به همان نسبت نیز شورش‌های شاهزادگی در بایندریه بیش از بارانیه بود. علت اصلی شورش‌ها احساس حق مشارکت خاندانی در امر حکومت و احساس ناکامی در نیل به حق موروثی‌شان بوده است. ازدواج‌های آنها درون خاندانی بوده و در موارد معدود با بزرگ‌زادگان طوایف دیگر صورت می‌گرفت. البته رئیس قبیله یا حاکم این حق را بر خود قائل بوده که از حکومت‌های همجوار نیز زن بستاند یا دختر بدان‌ها دهد. ازدواج‌های درون طایفه‌ای در عین تحکیم روابط ایلی، حقانیت مشارکت در حکومت را نیز در افراد خاندان تشدید می‌کرد. اما فرمانروایان به دلیل فقدان برنامه‌های مدون و محصور شدن در سنت‌های ایلی، نظارت همه‌جانبه بر شخصیت‌های خاندان خود نداشتند. امیران بزرگ این طوایف با احساس همخونی و نزدیکی با سلطان، حکمران بلامنازع می‌شدند، سلطان نیز برای جلوگیری از ادعاهای سلطنت‌طلبانه آنها، چنین آزادی عملی را برایشان در نظر می‌گرفت.

خاندان‌های قبیله حاکم به تناسب دوری و نزدیکی خویشاوندی با سلطان از عناوین و امتیازات شاهزادگی و حقوق و مستمری متفاوت برخوردار بودند. حق مشارکت خاندانی در قدرت، تحرک مناصب را افزایش می‌داد؛ به طوری که می‌توان در این طوایف چند سطح از خاندان‌ها و شخصیت‌ها را شناسایی کرد.

شاهزادگان درجه اول (شاهزادگان و امیرزادگان) عبارت از فرزندان قرایوسف و عثمان قراقرایولوک بودند. هرچه زمان می‌گذشت و قدرت در یکی از خانواده‌های پسران آنها جریان می‌یافت فرزندان سایر شاخه‌ها به شاهزادگان درجه دوم تنزل می‌یافتند. این تحرک در روند طبیعی دگرگونی موقعیت

۹. ابوبکر طهرانی، کتاب دیار بکر، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر (تهران: طهوری، ۱۳۵۶)، ص ۴۲۷ و ۵۲۰ - ۴۹۷؛ فضل‌الله بن روزبهان خنجی، عالم آرای امینی، به کوشش جان وودز (لندن: انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی، ۱۹۹۲)، ص ۱۳۳ و ۱۵۱؛ حسن‌زاده، ص ۱۸۶ - ۱۷۱.

خانواده‌ها قابل تبیین است. در خاندان قرایوسف دست کم سه شاخه فرزندان اسپند میرزا، اسکندر میرزا و جهان‌شاه میرزا را می‌توان شناسایی کرد. در خاندان عثمان بیگ تعداد شاخه‌ها حداقل به ده می‌رسید که با تداوم قدرت در خانواده علی بیگ، دیگر شاهزادگان همچنان به عنوان بزرگان و معتمدان خاندانی باقی می‌مانند. با انتقال قدرت به خانواده حسن بهادر فرزند علی بیگ سایر شاهزادگان این خاندان موقعیت پیشین خود را از دست دادند. آنها به رغم حق مشارکت خاندانی در قدرت، احتمال دستیابی به آن را ضعیف می‌دانستند. همین احساس حق حکومت، می‌توانست تلاش‌های آنها را برای کسب قدرت مشروع جلوه دهد. در شورش بایندر بیگ در دوره یعقوب این احساس از سوی دیگران به رسمیت شناخته می‌شد.^{۱۰}

سطح دوم شاهزادگانی بودند که با گذشت زمان و گسترده شدن شاخه‌های خاندانی و انتقال قدرت به یکی از خانواده‌های دیگر، به شاهزادگان وابسته و درجه دوم تنزل می‌یافتند. همچنین فرزندان دختری شاهزادگان درجه اول که با افراد طوایف دیگر یا با شاهزادگان درجه دوم و سوم ازدواج می‌کردند نیز در این شاخه قرار می‌گرفتند. این دسته از شاهزادگان اغلب با عنوان 'بیگ' یا 'امیراعظم' شناخته می‌شدند.^{۱۱} برای مثال، در دوره جهان‌شاه برادرزادگان قرایوسف و در دوره فرزندان عثمان بیگ به جز شاخه علی بیگ، از شاهزادگان درجه دوم شناخته می‌شدند (عموزادگان پدر). این شاهزادگان به مراتب از امتیازات پایین تری از شاهزادگان درجه اول برخوردار بودند. آنها فرماندهی سپاه و حکمرانی مناطق کوچک‌تر را اغلب زیر نظر شاهزادگان درجه اول برعهده داشتند.

سطح سوم را شاهزادگانی تشکیل می‌دادند که می‌توان آنها را برادرزادگان جد و عموزادگان پدر اطلاق کرد که با خاندان سلطان وقت فاصله نسبی دوری تری پیدا می‌کردند. در این دوره فرزندان بیرم‌خواجه از قراقویونلوها و فرزندان برادران پنجگانه عثمان بیگ جزو شاهزادگان درجه سوم محسوب می‌شدند. اینها نیز به عنوان 'بیگی' و 'امیراعظمی' نائل می‌آمدند، اما به دلیل خصوصیت‌های خانوادگی و شورش‌های پدران‌شان چندان مورد عنایت نبودند، از این رو، کمتر به سیورغال و 'حق خورش شاهزادگی' نائل می‌آمدند. می‌توان شاهزادگان درجه سوم را اشرافیت ایلی قبیلۀ حاکم تلقی کرد. شاهزادگان این سه سطح، خاندان‌ها، شاخه‌ها و تیره‌های ایل حاکم را تشکیل می‌دادند. کاهش موقعیت و اعتبار شاهزادگان از درجه اول به درجات پایین را می‌توان به 'گردش

۱۰. خنجی، ص ۲۱۴ - ۲۰۰.

۱۱. حسن‌زاده، ص ۱۷۴ - ۱۷۱.

شاهزادگی، تعبیر کرد. روند کاهش اعتبار شاهزادگان به شورش‌های متعدد آنان دامن می‌زد. دسته دوم ساختار ایلی را قبایل کانونی تشکیل می‌دادند که تعداد آنها در هر اتحادیه دو قبیله بود. قبایل سعدلو و بهارلو در قراقویونلو و قبایل پورناک (پرناک) و موصولو در آق‌قویونلو از آن جمله بود. این قبایل به دلیل همراهی دیرینه با قبیله حاکم و داشتن رابطه خویشی سببی و نسبی دور با آنها و برخورداری از قدرت سیاسی و نظامی و اجتماعی، از اصلی‌ترین یاران حکومت محسوب شده و به مناصب مهم درباری همچون للگی شاهزادگان، فرماندهی سپاه، امیراعظمی و حکمرانی مناطق مهم دست می‌یافتند. گاه اعتبار و موقعیت آنها از شاهزادگان درجه سوم هم بالاتر می‌رفت و فرمانروا به آنها اعتماد بیشتری داشت. این اعتماد بیشتر به خاطر وفاداری آنان بود تا خویشاوندی. باید افزود که اعتبار آنها در اتحادیه همسان نبود بلکه تابعی از موضع‌گیری‌هایشان در تحولات سیاسی و نظامی بود. به سخن دیگر، نقش کلیدی آنان در ساختار اتحادیه به حمایت و فعالیت‌شان به نفع و ضرر یک جناح یا شاهزاده و کامیابی و ناکامی او در ستیزه‌های جانشینی بستگی داشت. برای مثال دو طایفه پورناک و موصولو به علت حمایت از شیخ حسن پس از مرگ عثمان بیگ دچار ضعف شدند، زیرا شیخ حسن مورد حمایت آنها از حمزه شکست خورد و همین عامل موجب شد حمزه از برخی قبایل سطوح پایین حمایت کند. آنها در اختلاف بین حمزه و علی بیگ این بار از حمزه حمایت کردند^{۱۲} اما با انتقال قدرت به شاخه علی بیگ اعتبار خود را باز هم از دست دادند. با این همه نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی آنها سبب شد تا در دوران حسن بهادر و یعقوب مناصب بالای درباری و حکومتی را در دست بگیرند.^{۱۳} علاوه بر این، بین قبایل دوگانه رقابت‌های سیاسی و نظامی برای تصاحب مناصب روی می‌داد،^{۱۴} اما این مانع از آن نبود که این قبایل از اعتبار کانونی‌شان در اتحادیه به مقامات فروتر تنزل یابند. برای مثال عدم همراهی دو طایفه سعدلو و بهارلو با قباد پسر اسکندر در شورش علیه پدرش، موجب شد تا موقعیت ممتاز آنها در دوره جهان‌شاه ادامه یابد.^{۱۵} در جنگ با دشمنان خارجی اتحادیه نیز فشار اصلی بر دوش این قبایل بود که بیشترین آسیب نظامی و انسانی را متحمل می‌شدند.

سطح سوم از ساختار ایلی را قبایل مؤثر تشکیل می‌دادند که تعداد آنها حدود پنج طایفه بود. تحولات نظامی و سیاسی در کم و زیاد شدن تعداد این طوایف و همچنین جابجایی مقام و

۱۲. طهرانی، ص ۱۳۷ - ۱۱۹.

۱۳. همان، ص ۵۲۰ - ۴۵۷؛ خنجی، ص ۲۲۹ - ۲۲۸.

۱۴. همان، ص ۲۲۸.

۱۵. همان، ص ۳۷۵ - ۲۹۵؛ سومر، ص ۷ - ۶.

اعتبار آنها به سطح نازل‌تر (قبایل حاشیه‌ای) نقش مهمی داشت. جاگیرلوها، آغاجری‌ها، دوخارلوها، پاپووت‌ها، و بیراملوها در اتحادیه قراقویونلو و قبایل افشار، بیجن اوغلی (بیگ‌جان)، حاجیلوها، قاجارها، و بیات‌ها در نزد آق‌قویونلوها در این سطح جا می‌گیرند. این قبایل در مقایسه با قبایل کانونی از اعتبار بلندمدت در اتحادیه برخوردار نبودند، بلکه با ظهور شخصیت‌های برجسته در پاره‌ای از ادوار به مناصب مهم دست می‌یافتند. اما آنها به دلیل نداشتن قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی توان رقابت با قبایل کانونی را نداشته و موقعیت مهم‌شان را نمی‌توانستند ادامه دهند. برخی از وصلت‌های سببی بین خاندان فرمانروا و افراد این طوایف نیز انجام می‌شد، مانند ازدواج خواهر قرامحمد با رئیس قبیله آغاجری^{۱۶} و ازدواج سلطان یعقوب با دختر سلیمان بیجن اوغلی^{۱۷} در چنین مواقعی مناصب و منافع این طوایف نیز افزایش می‌یافت. برای مثال سلیمان به امیرالامرای و للگی یعقوب رسید. بیراملوها و آغاجری‌ها نیز در دوره اسکندر قراقویونلو موقعیت ممتازی کسب کردند. آنها همچنین در قتل او و اعلام سلطنت قباد پسر اسکندر نیز نقش فعالی داشتند؛^{۱۸} اما نتوانستند در دوره جهان‌شاه موقعیت پیشین خود را بازیابند.

سطح چهارم ساختار قبایل حاشیه‌ای تشکیل می‌دادند که تقریباً مقام و منزلت بالایی در اتحادیه به‌دست نیاوردند و قبایل سطوح کانونی و مؤثر به آنها به چشم قبایل فرودست می‌نگریستند.^{۱۹} این قبایل توانمندی لازم را برای کسب و حفظ مقامات و منافع را نداشتند، از این رو همیشه به عنوان بازوی نظامی سطوح بالاتر انجام وظیفه می‌کردند. هر چند ممکن است این گروه‌ها در یک دوره کوتاه در برخی از تحولات نقش‌های درجه دومی را ایفا کرده باشند، اما این به معنای موقعیت برتر آنها نبود، بلکه بحران‌های پی‌درپی و بی‌ثباتی ناشی از این بحران‌ها، موقعیت‌های بدیعی برای آنها فراهم می‌ساخت. فرماندهی دسته‌های کوچک نظامی، انتصاب به نیابت فرماندهی نظامی، نیابت حکمرانی مناطق غیرمهم و مرزی، للگی شاهزادگان درجه دوم و سوم و گاه انتصاب به ایناکی سلطان از مناصبی بود که نصیب این قبایل بود. قبایل و تیره‌هایی که در فهرست سطوح دوم و سوم قرار نمی‌گرفتند را می‌توان در این دسته جای داد.

در پایان این قسمت اشاره به دو نکته ضروری است. نکته اول فهرست متفاوت پژوهشگران در ارائه تعداد اسامی قبایل و طوایف و تیره‌های وابسته بدان‌هاست. فاروق سومر برای قراقویونلوها

۱۶. سومر، ص ۳۲ - ۳۱.

۱۷. خنجی، ص ۱۷۹ - ۱۶۳.

۱۸. طهرانی، ص ۱۴۵.

۱۹. همان، ص ۱۴۸.

۱۷ قبیله برشمرده است.^{۲۰} در مورد تعداد قبایل آق قویونلوها اختلاف نظر بسیار است. وودز ۴۱ قبیله / طایفه،^{۲۱} نگارنده ۵۰ قبیله / طایفه^{۲۲} و اردم ۳۹ قبیله / طایفه^{۲۳} را برشمرده اند. در تمامی این پژوهش‌ها نام حدود ۳۸ تا ۴۰ قبیله مشترک است. دلیل تفاوت آماری را می‌توان در عدم دقت در مطالعه منابع متعدد و تردید در اطلاق قبیله / طایفه به برخی از نیروهای حامی که جز نامشان آگاهی زیادی در موردشان در دست نیست، دانست. دلیل کثرت قبایل اتحادیه آق قویونلو آن است که تقریباً همه قبایل اتحادیه قراقویونلوها پس از سقوط آنها، به آق قویونلوها پیوستند و نقش دوگانه‌ای در این اتحادیه بازی کردند.

نکته دوم بافت قومی قبایل اتحادیه‌هاست که تابع عوامل مختلف از جمله محل یورت و اسکان، سیاست طایفه‌ای حکومت در جذب قبایل، انعطاف‌پذیری ساختار اتحادیه، نفوذ سیاسی و اجتماعی در منطقه و ... است. بافت قومی اتحادیه آق قویونلوها متنوع‌تر از قراقویونلوها بود. قبایل ترک برترین موقعیت را در هر دو اتحادیه داشتند. مناصب بالای درباری، سپاهی و حکومتی متعلق به آنها بود. قوم تأثیرگذار بعدی کردها بودند. نقش کردها در دو اتحادیه تا حدودی متفاوت بود. آنها در اتحادیه آق قویونلوها بیش از قراقویونلوها نفوذ پیدا کردند. دلیل عمده آن را می‌توان در پیوند جغرافیایی یورت بایندریان و کردها و سیاست انعطاف‌پذیر حسن پادشاه (اوزون حسن) در واگذاری مناصب بالای نظامی و درباری مانند رهبری قبیله چمیش‌گزک و مشاورت و ایناقی مخصوص سلطان به آنها دانست.^{۲۴} البته در اتحادیه قراقویونلوها نیز کردهای اولوس نقش ایفا کردند اما این نقش نتوانست در سطوح عالی باشد، زیرا انتقال آنها از شامات و عراق عرب به آذربایجان و عراق عجم چندان خوشایندشان نبود و بعد از سقوط قراقویونلوها بخشی از آنها با اجازه آق قویونلوها به موطن خود بازگشتند.^{۲۵} اعراب و لرها طوایف دیگری بودند که به اتحادیه‌ها پیوستند. ارتباط اعراب با هر دو اتحادیه در قسمت مربوط به شامات و عراق عرب بود. هر چند ارتباط قراقویونلوها با اعراب از نظر زمانی و مکانی کمتر از آق قویونلوها بود، اما در دوره آوارگی قرايوسف اعراب کمک‌های مفیدی به او کرده بودند که موجب شد سیاست قراقویونلوها در جلب اعراب در مقایسه با آق قویونلوها از کامیابی بیشتری برخوردار شود. در حالی که آق قویونلوها به دلیل همجواری مرزی در رویارویی

۲۰. سومر، ص ۳۴ - ۲۵.

21. Woods, p. 325-344.

۲۲. حسن‌زاده، ص ۳۴۴ - ۳۲۵.

23. Erdem, p. 43-60.

۲۴. حسن‌زاده، ص ۹۷ - ۹۶.

۲۵. سومر، ص ۳۳.

مستقیم با آنها بودند. اما بعد از مدتی به دلیل تضمین منافع ناگزیر شدند به اتحادیه آق‌قویونلو نیز وارد شوند. اما رفتار سیاسی‌شان هیچگاه اعتماد فرمانروایان آق‌قویونلو را به‌دست نیاورد و موقعیت‌شان را از حد قبایل حاشیه‌ای فراتر نبرد. با سقوط قلعه فلک‌افلاک خرم‌آباد به‌دست حسن پادشاه برخی از طوایف لر نیز تابعیت آق‌قویونلوها را پذیرفته و وارد اتحادیه شدند اما به مقامات مهمی دست نیافتند. دیلمیان و برخی از تیره‌های خاندان تیموری مانند میرانشاهیان نیز در اتحادیه آق‌قویونلو حضور داشتند و منشأ خدماتی شدند.

تعارض ساختار قبیله‌ای و بی‌ثباتی

ساختار قبیله‌ای کارکردی دوگانه دارد، گاهی انسجام‌بخش و گاهی تعارض‌آمیز است. تبدیل عناصر انسجام‌بخش به عناصر تعارض‌زا، به عواملی چون تعداد قبایل، شخصیت رؤسا، نحوه مدیریت، آگاهی بر ساختار درونی قبایل و عصبیت قومی آنها، پیش‌بینی آینده، فهم رفتار سیاسی قبایل، محیط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... بستگی دارد. برای مثال تعداد قبایل و جمعیت فزاینده، هم کارکرد مثبت داشته و موجب پویایی نظام اجتماعی و سیاسی شده و هم کارکرد منفی که موجب پیچیدگی روابط اجتماعی و کاهش امکان وحدت نظام اجتماعی و به تبع آن تناقض و تعارض ساختی می‌شود. در اینجا کارکرد انسجام‌بخشی ایلی اتحادیه محل اعتنا نیست، بلکه در ادامه به تبیین سه سطح تعارض یعنی تعارض بین سلطان و قبایل، تعارض بین قبیله‌ای و تعارض درون قبیله‌ای پرداخته می‌شود. اولی تعارض عمودی، دومی تعارض عمودی - افقی و سومی تعارض افقی است. در هر سه سطح از تعارض، جریان سلطه هر می برقرار است. لازم به توضیح است که روند عمودی و افقی قدرت به تنهایی نمی‌تواند تعارض ساختاری و به تبع آن بی‌ثباتی سیاسی پدید آورد بلکه عوامل شتاب‌دهنده دیگری نیز باید باشد تا به بی‌ثباتی بینجامد.

۱. تعارض بین سلطان و قبایل

قدرت سلطان در ساختار ایلی برآمده از عواملی چون اتحاد و پیوستگی قبایل، شخصیت و شجاعت فردی، مشروعیت سیاسی و دینی و... است که در اینجا فقط اتحاد قبایل مورد توجه است. این امر احساس حق مشارکت در قدرت را در رؤسای قبایل تقویت می‌کرد. البته این ادعا بین قبایل در یک سطح نبود. ادعای مشارکت در قدرت، در قبایل حاکم به مراتب بیشتر بود. درون این دسته نیز سلسله مراتب وجود داشت. نحوه و شدت ادعای شراکت در قدرت توسط

اعضای خاندان حاکم نسبت به ادعای خاندان‌های حامی و همخون متفاوت بود. اعضای خاندان حاکم در سلطنت و خاندان‌های همخون و حامی بیشتر در قدرت (نه سلطنت) ادعا داشتند. ادعای شاهزاده‌های درجه اول در مقایسه با شاهزاده‌های سطوح دیگر مهم‌تر و بحران‌سازتر بود. برای مثال در مدت ۵۰ سال حکومت قراقویونلوها پس از مرگ قرایوسف تا مرگ جهانشاه ده شورش شاهزادگی و در ۲۵ سال سلطنت حسن پادشاه و یعقوب آق‌قویونلو نه شورش شاهزادگی روی داده بود. تمامی شورش‌های قراقویونلوها و هفت شورش آق‌قویونلوها توسط شاهزادگان درجه اول صورت گرفته بود و دو شورش بعدی نیز توسط شاهزادگان درجه دوم بود که ادعای گروه اول برای سلطنت و ادعای گروه دوم بیشتر بیان‌کننده ادعای مشارکت در قدرت بود. جالب آن که در دو اتحادیه شورش فرزند علیه پدر، توطئه برادر علیه برادر، و سایر خویشان نزدیک به وفور دیده می‌شود.

مشارکت قبایل کانونی در شورش‌های شاهزادگی به‌ویژه در شورش‌های جانیشینی جهانشاه و حسن پادشاه بسیار پررنگ بود. حضور این قبایل در شورش‌ها نشان می‌دهد اتحاد و پیوستگی درونی پیشین قبایل دچار گسست شده و جناح‌ها و خاندان‌های درونی قبایل کانونی در جبهه‌های متفاوت فعال بوده و گاه از یک قبیله در جبهه‌های متضاد حضور می‌یافتند. می‌توان گفت گسست درونی قبایل پیامد مشارکت در قدرت سیاسی و ترجیح نهادن منافع فردی و خانوادگی بر منافع قبیله‌ای و حکومتی بود. قبایل کانونی با درک این مهم که شراکت‌شان در قدرت در پیوستگی به یکی از جناح‌ها یا سطوح شاهزادگی امکان‌پذیر است، در تمامی شورش‌ها نقش فعالی در ایجاد و گسترش و یا مهار و سرکوب آن ایفا می‌کردند. چنین نقش‌های دوگانه بین قبایل کانونی علاوه بر نحوه مدیریت و رفتار عادلانه سلطان، از رقابت بین خودشان نیز ناشی می‌شد. از حضور قبایل مؤثر در شورش‌های شاهزادگی به عنوان بازیگران درجه اول، زمانی می‌توان سراغ گرفت که سلطان قدرتمندی چون جهانشاه یا حسن پادشاه و یعقوب درمی‌گذشتند و قبایل مؤثر به تلاش‌های مضاعفی برای کسب قدرت برتر دست می‌یازیدند. در دوران بحرانی، قبایل حاشیه‌ای نیز از کسب قدرت بیشتر ناامید نبودند. برای نمونه قبیله مماشلو در دوره سلطان حمزه آق‌قویونلو به یکی از قدرت‌های برتر ارتقا یافته بود، اما چون کسب و تداوم قدرت مسلط مستلزم قدرت انسانی و اقتصادی، دارا بودن مشاغل درباری و سپاهی و همچنین کیفیت بالای مراتع و دام و تجارت قبیله‌ای بود، قبایل حاشیه‌ای توانمندی لازم برای کسب و حفظ قدرت برتر را نداشتند.^{۲۶} آنها گاه

بر اثر پیچیدگی بحران‌های زودگذر به مناصب عالی دست می‌یافتند، اما بعد از مدت کوتاهی آن را از دست می‌دادند. قبایل به این نتیجه رسیده بودند که یکی از ادوار توزیع قدرت در نظام‌های سیاسی مستقر (فردی یا قبیله‌ای و یا اتحادیه‌ای) با درجه و شدت کمتر یا بیشتر، در زمان مرگ فرمانرواست. این برداشت در حکومت‌های اتحادیه‌ای از نوع قراقویونلو و آق‌قویونلو شدت بیشتری داشت که زمینه‌های بی‌ثباتی را فراهم می‌آورد.

با تعارض در نظام سیاسی بین سلطان و قبایل، هر یک از قبایل منافع خود را در کل نظام بر منافع قبایل و حتی به منافع اتحادیه و سلطان ترجیح می‌دادند. فشار قبایل به جهان‌شاه جهت مرخص ساختن نیروها در زمستان در اوج تعقیب‌های حسن پادشاه نشان‌دهنده نگاه ترجیحی آنها به منافع خودشان است. نگرش ترجیحی از جنبه‌های تعارض‌ساز در ساختار قبیله‌ای بود. کوتاه سخن آن که، علت تعارض منافع قبایل با سلطان را می‌توان در چهار محور زیر دسته‌بندی کرد:

- **احساس نابرابری:** به دلیل نابرابری در واگذاری منافع و مناصب و تردید در کارکرد سلطنت و اتحادیه برای تأمین منافع عادلانه آنها
- **احساس ناامنی:** به دلیل ناامنی ناشی از رقابت‌های سیاسی و تعارض ساختی و ترس از قبایل و شخصیت‌های رقیب
- **احساس ناکارآمدی:** به دلیل عدم کارآمدی مناسب نهادها به‌ویژه ناشی از رقابت نهادهای درباری و سپاهی و دیوانی
- **تشکیک در صداقت و همراهی قبایل:** هر چند در اتحادیه‌ها جناح‌های قدرت شکل گرفته بود، اما سیاست این جناح‌ها و تغییر سریع مواضع هر یک از آنها این نگرانی را در قبایل پدید می‌آورد که قبایل رقیب و حتی حامی چندان معتبر نیستند. این نوع بدبینی نسبت به یکدیگر و نسبت به سلطان گاهی ناشی از تجربه‌های سیاسی سلطان و قبایل و گاهی ناشی از سیاست طایفه‌ای سلطان در ایجاد شکاف بین قبایل و گاهی ناشی از بی‌ثباتی ساختاری بود.

۲. تعارض بین قبایل اتحادیه

گسترش سریع قلمرو و افزایش تعداد قبایل موجی از تغییرات سیاسی و نظامی را پدید آورد. تغییرات مستلزم سازماندهی و مدیریت قبایل توسط حکومت بود. زیرا هر یک از قبایل برای کسب منافع برتر و سهم بیشتر به بسیج نیروهای خود اقدام می‌کردند تا استقلال نسبی قلمرو و هویت قبیله‌ای خود را در برابر فشارهای نظام سیاسی حفظ کنند. رقابت و تنش بین قبایل برای کسب منافع بیشتر

فضای بی‌اعتمادی را در سطوح متعدد ساختار اتحادیه به‌وجود می‌آورد. این مسأله موجب می‌شد قبایل فکر استقلال و گستردگی قلمرو در قالب‌های رایج از جمله یورت یا سیورغال را پی بگیرند. به عبارت دیگر آنها منافع قبیله‌ای خود را آگاهانه به منافع اتحادیه ترجیح می‌دادند. از این نگرش ترجیحی نوعی رفتار سیاسی معطوف به ایل‌گرایی پدیدار می‌شد. ایل‌گرایی بیشترین تأثیر خود را در سپاه اتحادیه به‌جا می‌گذاشت و به تشکیل دسته‌ها و قشون‌های متمایز هر ایل در سپاه تحت فرمان ایل / ایلخان با سلاح تهیه‌شده توسط خود آنان می‌انجامید. به عبارت دیگر ایل‌گرایی به خودسامانی و خودتأمینی قبایل به عنوان واحدهای مستقل منتهی می‌شد.

سلسله‌مراتبی بودن ساختار قبیله‌ای در کنار ایل‌گرایی به قطب‌بندی در درون اتحادیه نیز می‌انجامید. تداوم بحران‌های سیاسی - نظامی، پیچیدگی روابط قبیله‌ای، نابرابری توانمندی‌های سطوح مختلف قبایل در کسب قدرت و احساس ناامنی قبایل موجب گرایش قبایل حاشیه‌ای به قبایل مؤثر و کانونی می‌شد. فضای ناامنی تنها متوجه قبایل حاشیه‌ای نبود بلکه قبایل مؤثر و کانونی نیز در آسیب آن قرار داشتند. بنابراین هریک از قبایل در یک وضعیت بی‌ثبات به یافتن حامیان و متحدان قدرتمند همت می‌گذاشتند.

بحران در قبیله حاکم نیز به به جناح‌بندی درونی اتحادیه دامن می‌زد. کاهش عصبیت عشیرتی، افزایش خودخواهی‌های شخصی و بلندپروازی شاهزادگان، رفاه‌زدگی و عوامل دیگر موجب تشدید اختلافات و بحران در درون قبیله حاکم می‌شد. به دنبال آن قطب‌بندی و قطب‌گرایی در رقابت‌های قبیله‌ای ظهور می‌یافت. در واقع می‌توان جناح‌گرایی، ایل‌گرایی و قطب‌گرایی را در فرآیند قدرت‌گیری اتحادیه سه مسأله اصلی آفرینش بی‌ثباتی تلقی کرد.

جناح‌گرایی در درون قبیله بارانی پس از مرگ قرايوسف را دست‌کم پنج جناح پیرامون پنج شاهزاده (شاه محمد و اسپند میرزا در بغداد، ابوسعید میرزا و اسکندر در آذربایجان و جهان‌شاه در شرق آناتولی) تشکیل داده بودند. شاه محمد توسط اسپند میرزا و ابوسعید میرزا توسط اسکندر نابود شدند. جناح اسکندر گرفتار کودتای داخلی شده و با قتل اسکندر به‌دست پسرش قباد، زمینه‌های نابودیش نیز فراهم شد. این جناح بار دیگر با قتل جهان‌شاه در سال ۸۷۲ قمری خود را با تکاپوهای حسنعلی میرزا و دختران اسکندر به قدرت نزدیک ساخت، اما توسط حسنعلی میرزا سرکوب شدند. اسپندیان نیز در بغداد حکومت مستعجلی برپا کردند که توسط پیربداق پسر جهان‌شاه نابود شدند. حسنعلی میرزا آخرین بازمانده و سلطان بی‌تاج و تخت قراقویونلو نیز توسط حسن پادشاه نابود شد. شاه محمد و پسرش شاه علی توسط قبیله آیین‌لواها حمایت می‌شدند. پیرامون اسکندر و قباد را

آغاجری‌ها و بیراملوها گرفته بودند. اسپند میرزا توسط سعدلوها و ابوسعید توسط شاهرخ تیموری و بهارلوها و جهانشاه توسط تیموری‌ها حمایت می‌شدند. با قدرت‌گیری جهانشاه و تثبیت موقعیت او و شکست قبایل کوچک و واگذاری مناصب به قبایل بزرگ‌تر دو جناح عمده پیرامون دو قبیله بهارلو و سعدلو شکل گرفت. البته به دلیل فراز و نشیب تند تحولات و تغییرات سریع مواضع قبیله‌ای نمی‌توان گرایش و مواضع قبایل به قطب‌ها را به طور دقیق تعیین کرد و آن را پایدار تلقی کرد. چون در بسیاری از موارد موضع‌گیری قبایل در میدان جنگ تغییر یافته و به جناح دیگر پیوسته‌اند. اما به طور نسبی پیرامون طوایف بهارلو، بیراملوها، اپاوت‌ها و قراملوها بودند. سه قبیله اول با قراقویونلوها پیوندهای خویشاوندی داشتند و در حوالی آذربایجان زندگی می‌کردند. در حالی که جناح سعدلو را جاگیرلوها، آیین‌لوها و طوایف قرالولوس، حاجیلوها و آغاجری‌ها تشکیل می‌دادند که بخشی از اینها اصالت قومی کردی داشتند و بخشی نیز ترکمن بودند. سعدلوها و آغاجری‌ها پیوند خویشی با خاندان حاکم داشتند. این قبایل به لحاظ جغرافیایی، یعنی سکونت‌شان در آناتولی، نیز وجه مشترکی داشتند. هر چند جناح‌گرایی بسیار بی‌ثبات‌تر از این بود که بتوان آن را براساس عامل جغرافیایی بررسی کرد اما همین گرایش‌های نیم‌بند قبایل، نشان‌دهنده جناح‌گرایی و قطب‌گرایی در درون اتحادیه قراقویونلو است.

جناح‌گرایی و قطب‌گرایی درون اتحادیه آق‌قویونلو و قبیله بایندر به مراتب پیچیده‌تر از قراقویونلو و قبیله بارانلو بود. گستردگی و پرجمعیتی قبیله، حمایت قدرت‌های محلی و هم‌جوار مانند تیموریان و قراقویونلوها و شیروانشاهیان از برخی از جناح‌ها، فرزندان متعدد ذکور قتلویگ و عثمان‌بیگ، بلندپروازی شاهزادگان و روحیه قدرت‌طلبانه آنها و تحریک قبایل کانونی و مؤثر از جمله عوامل اصلی جناح‌گرایی در درون قبیله بایندر بود. البته برخی از این عوامل در قبیله بارانلو هم صدق می‌کرد. جناح‌گرایی در بین بایندریان را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

جناح‌گرایی پس از مرگ قتلویگ: در این دوره دست‌کم چهار جناح پیرامون چهار پسر او یعنی احمدبیگ، قتلغ‌بیگ، پیرعلی و عثمان‌بیگ تشکیل شده بود. جناح احمدبیگ و پیرعلی تا پایان دوره آق‌قویونلوها به حیات خود ادامه دادند. با وجود این، در جناح‌بندی دوره پس از عثمان به عنوان شاهزادگان درجه سوم فقط ادعای مشارکت در قدرت را داشتند نه سلطنت. عثمان‌بیگ برای غلبه بر برادرانش به تیمور پناه برد، در حالی که برادرانش به دلیل غارت کاروان متعلق به تیمور مورد غضب او بوده و سعی داشتند با خاندان حاکم سیواس مانند قاضی برهان‌الدین و حکمران قیصریه همکاری کنند. اما رفتار کج‌دار و مریز و گاه خیانت‌آمیزشان با قاضی مانع از آن شد که آنها از این

اتحادها بهره کافی ببرند.^{۲۷} عثمان بیگ پیروز رقابت‌های درون خاندانی بود.^{۲۸} جناح‌گرایی پس از عثمان بیگ: تقریباً می‌توان گفت به تعداد فرزندان او جناح‌بندی پدید آمده بود. از شاخص‌ترین آنها می‌توان از جناح علی بیگ، یعقوب بیگ، حمزه بیگ، محمود بیگ، شیخ حسن بیگ قلیچ اصلان پسر احمد بیگ برادرزاده عثمان بیگ یاد کرد. علی بیگ و یعقوب بیگ که از یک مادر بودند، به‌رغم رقابت محدود به یکدیگر گرایش داشتند. یعقوب بیگ از سوی شاهرخ و علی بیگ از سوی شاهرخ و مصریان حمایت می‌شدند. فرزندان یعقوب در دوره حسن پادشاه مورد حمایت حکومت بودند. حمزه بیگ نیز توسط مصریان و اقلیت‌های مذهبی و برخی قبایل کوچ‌نشین حمایت می‌شد. روابط او با شیخ حسن نسبت به بقیه بهتر بود. محمود بیگ و شیخ حسن بیگ توسط قراقویونلوها حمایت می‌شدند. محمد بیگ نیز توسط قبایل ترک حمایت می‌شد و به جناح علی بیگ نزدیک بود. حمزه بیگ به دلیل نداشتن فرزند ذکور و شیخ حسن بیگ و محمود بیگ به دلیل پیوستن به قراقویونلوها نتوانستند حمایت قبایل ترک اتحادیه را به‌دست بیاورند. هر چند آنها دست به تحرکات محدودی همچون بهره‌گیری از سپاه قراقویونلوها و حمله به دیاربکر زدند اما پایگاه پایداری نیافتند.^{۲۹} بعدها فرزندانشان در ساختار قدرت مشارکت جستند و به مقامات بالای درباری و نظامی نائل آمدند. پیروز این دوره علی بیگ بود. در خانواده او نیز دو جناح طرفداران جهانگیر میرزا و حسن بهادر شکل گرفت. جهانگیر میرزا اشتباه سیاسی و نظامی عموهایش را در بهره‌گیری از قراقویونلوها مرتکب شد و پیروان ترکم خود را از دست داد و شکست خورد.^{۳۰}

جناح‌گرایی پس از حسن پادشاه: ابتدا دو جناح سلطان خلیل و یعقوب شکل گرفت که به پیروزی یعقوب انجامید. اما با مرگ یعقوب گرد هر کدام از پسران و برادرانش جناحی شکل گرفت. یک دسته با این استدلال که ارث پدر به فرزند می‌رسد و باید از جانشین قانونی حمایت کرد از پسران او حمایت می‌کردند و گروهی دیگر با این استدلال که هنوز بیشتر پسران حسن پادشاه زنده هستند به این نتیجه رسیدند که نمی‌توان به نوادگان او سلطنت داد و به حمایت از جناح دیگر

۲۷. عزیز بن اردشیر استرآبادی، بزم و رزم، به کوشش محمد فواد بیگ و کوپریلی‌زاده (استانبول، ۱۹۲۸)، ص ۳۹۰-۳۷۰؛

حسن‌زاده، ص ۸۲.

۲۸. طهرانی، ص ۵۲ - ۳۱.

۲۹. همان، ص ۱۲۴ - ۱۰۰.

۳۰. حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹)، ج ۱، ص ۳۲۲؛

حسن‌زاده، ص ۹۱ - ۹۰.

می‌پرداختند.^{۳۱}

پراکندگی و تنوع موضع‌گیری‌های قبایل آق‌قویونلو در قبال جناح‌های بالا بسیار زیاد است و نمی‌توان برای آن نظم قابل قبولی همچون قراقویونلوها قائل شد. اما مواضع برخی از قبایل را می‌توان در این دوره برجسته‌تر و شاخص‌تر دید، مثل حمایت موصولها و مماشلوها از حمزه، حمایت پورناک‌ها از یعقوب و علی‌بیگ، و حمایت حاجیلوها و کردهای آناتولی از علی‌بیگ. با قدرت‌گیری جناح علی‌بیگ به تدریج بیات‌ها و اینالوها نیز به این جناح پیوستند. در جناح‌بندی پس از حسن پادشاه نیز بایندریان از جناح مسیح میرزا و جناح مقصود میرزا و پورناک‌ها و موصولها و بیجن‌لوها به همراه شیروانشاهیان از بایسنقر میرزا حمایت کردند.^{۳۲} نکته جالب این که در این دوره جناح‌بندی همچون دوره غزنوی محور پدیری و پسری گرفته بود. قبیلۀ بایندر از جناح مسیح میرزا و سپس از جناح مقصود میرزا حمایت کردند که به نوعی پایبندی به سنت شراکت در قدرت و سلطنت و میراث قبیلۀ ای بود. یکی از دلایل پیچیدگی جناح‌بندی‌های آق‌قویونلو، پیوستن قبایل مختلف قراقویونلو به آنها بود. هر چند آنها نمی‌توانستند مناصب بالایی کسب کنند، اما تغییر مواضع آنها و حمایت از جناح‌های رقیب نقش مهمی در پیچیدگی و بحرانی کردن اوضاع سیاسی و نظامی داشت. برای مثال دخارلوها که به خلیل پیوستند بعد از شورش یعقوب با او همراهی کردند.^{۳۳} آنها بعدها در جناح مسیح میرزایان و بایسنقریان و مقصود میرزایان نیز دیده می‌شوند. باید گفت سیالیت رفتاری آنها بیش از آن که برای اخذ مناصب بالا باشد برای حفظ هویت و موجودیت قومی‌شان بود تا از آسیب موضع‌گیری پایدار در امان بمانند.

در کنار تعارض بین قبایل، باید از تعارض قومی بین ترکمن‌ها و اکراد و اعراب نیز سخن گفت. سمت‌گیری رفتار سیاسی قبایل کرد اتحادیه قراقویونلو نسبتاً مشخص بود، اما در دوره آق‌قویونلو پیچیده‌تر شد و تشخیص آن اندکی دشوار است. رفتار مرکزگرایانۀ قبایل عرب بیش از کردها به بی‌ثباتی سیاسی و نظامی دامن می‌زد. آنان با راهزنی و غارت مناطق مرزی آرامش ساکنان آن نواحی را سلب و راه‌های تجاری ارزنجان به حلب را ناامن کرده بودند.^{۳۴} هر چند حسن پادشاه توانست در مدیریت قبایل اتحادیه کامیاب عمل کند، اما هرگز نتوانست این تعارض را رفع نماید.

۳۱. خنجی، ص ۴۶۰ - ۴۵۲؛ بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلوها تا سال ۹۸۴ق)، به تصحیح

محسن بهرام‌نژاد (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸)، ص ۹۷ - ۸۶.

۳۲. همان.

۳۳. همان، ص ۱۴۶.

۳۴. طهرانی، ص ۲۸۱؛ روملو، ج ۱، ص ۳۶۹ - ۳۵۹.

پیچیدگی رقابت‌ها و تعارض‌های دورهٔ پس از او بیان‌کننده ناکامی سیاست‌های قبیله‌ای او بود، تعارض پایان‌ناپذیری که تنها با نابودی اتحادیه و حکومت آق‌قویونلو به پایان رسید.

۳. تعارض درون قبیله‌ای

افراد یک قبیله به دلیل همخونی و همبستگی‌های اجتماعی، اقتصادی و عاطفی از عصبيت خاصی برخوردار بودند. عصبيت نیز با ایجاد تصلب ساختاری، مانع هرگونه گسست نظام قبیله‌ای می‌شد. اما تصلب ساختاری به تنهایی امکان تداوم حیات قبیله را در دورهٔ مشارکت در قدرت سیاسی تأمین نمی‌کرد، بلکه تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی دچار توقف شده و به گسست می‌رسید. توسعهٔ جمعیتی، محدودیت منطقه جهت اسکان، شکل‌گیری خاندان‌های متعدد، رقابت‌های خاندان‌ها برای کسب منافع و مناصب محدود، خودخواهی‌های شخصی رؤسای خاندان و به تبع آن تیره تیره شدن قبیله و غیره از عوامل درونی فروپاشی همبستگی قبیله‌ای بود. از عوامل بیرونی می‌توان به مشارکت در اتحادیه‌ها، کسب منافع و مناصب و حضور در قدرت سیاسی، شرکت در جنگ‌ها و مداخلهٔ قبایل دیگر اشاره کرد. قبایل با شرکت در اتحادیه می‌بایستی بخشی از منافع قبیله‌ای خود را در ارتباط با منافع اتحادیه از دست بدهند تا منافع جدیدی کسب کنند. منافع جدید در دورهٔ اتحادیه جهت دفاع و تضمین منافع، به تصلب ساختاری قبیله آسیب جدی وارد نمی‌ساخت، اما با ورود اتحادیه (حکومت محلی) به وضعیت امپراتوری بسیاری از تعاملات عناصر اتحادیه تغییر شکل و ماهیت می‌داد. در این شکل مشارکت قبایل از حالت داوطلبانه و اختیاری به اجباری، و از متحد به تابع و رعیت سیاسی تغییر می‌یافت. حاکمیت به این نتیجه رسیده بود که تداوم قدرت مستلزم تضعیف هویت‌های قبیله‌ای و ایجاد هویت‌های جدید بر محور سلطان است. واگذاری مناصب به شخصیت‌های ایل و تفکیک آنها از قبیله، تغییر مداوم محل حکمرانی و سیورغال ایلات و افراد در ادوار مختلف و پراکندگی جمعیتی از طریق کوچ اجباری به تدریج زمینهٔ گسست همبستگی قبیله‌ای را فراهم می‌آورد. با توجه به همبستگی و همخونی قبیله‌ای، منافع کسب‌شده یک یا چند شخصیت قبیله می‌بایستی به همهٔ افراد اختصاص می‌یافت؛ در حالی که عملاً این اتفاق نمی‌افتاد و صاحب‌منصبان به تدریج منافع شخصی خود را از منافع قبیله‌ای جدا می‌کردند. به عبارت دیگر، همبستگی قبیله‌ای به نوعی توزیع مناصب و منافع مکتسبه از حاکمیت را در درون قبیله انتظار داشت، اما توزیع منافع در قبیله به معنی کاهش منافع خاندان‌هایی بود که به این نفع دست می‌یافتند و گسست اجتماعی را در درون قبیله تقویت می‌کرد. با تداوم و عمیق‌تر شدن گسست‌ها،

برخی از خاندان‌هایی که به منافع رسیده بودند به حاکمیت نزدیک شده و به تقویت منافع خانوادگی به‌جای منافع قبیله‌ای می‌اندیشیدند. حکومت نیز به حمایت از خاندان‌های تابع به جای قبایل متحد اشتیاق بیشتری نشان می‌داد. حتی گاهی با واگذاری منصبی به چند نفر از افراد یک قبیله موجبات رقابت و تعارض درونی آنها را فراهم می‌ساخت. افزایش خصومت و دشمنی بین خاندان‌ها، شاخه‌ها و تیره‌های مختلف یک قبیله به تدریج تصلب ساختاری را دچار ناکارآمدی می‌کرد و ماهیت آن را دگرگون می‌ساخت. روابط و همبستگی‌های درونی نیز به پایین‌ترین حد خود می‌رسید و با تداخل عوامل درونی و بیرونی دیگر، بحران وحدت یا بحران هویت قبیله‌ای بروز می‌یافت. راه برون‌رفت از این بحران بازگشت عناصر قبیله‌ای نبود، زیرا آنها کارکرد انسجام‌بخشی خود را از دست داده بودند و تنها راه، ادامهٔ تابعیت از سلطان بدون توجه به پیشینه بود. هرچه عمر حکومت مرکزی بیشتر می‌شد، هویت قبیله‌ای بیشتر دچار آسیب می‌گردید، یعنی عضویت قبیله‌ای جای خود را به عضویت سیاسی می‌داد.

تعارض درون قبیله‌ای در هر دو اتحادیهٔ قراقویونلو و آق‌قویونلو موجب بی‌ثباتی و شورش‌های مختلف می‌شد. اغلب شورش‌های این دوره را شورش‌های شاهزادگی تشکیل می‌داد که با حمایت تیره‌ها و دسته‌ها و جناح‌های مختلف انجام می‌گرفت. از تعارض درونی قبایل کانونی قراقویونلوها، می‌توان به قبیلهٔ بهارلو و سعدلو اشاره کرد. آنها در دورهٔ حاکمیت قراقویونلو چند دسته شده بودند که با فروپاشی، رفتار سیاسی متفاوتی از خود بروز دادند. دسته‌ای به تیموریان و دسته‌ای دیگر به آق‌قویونلوها پیوستند. یک دسته از بهارلوها نیز به هند رفتند. دستهٔ اخیر توانست با تیموریان سرسازش پیدا کند.

میزان آسیب‌پذیری انسجام قبیله‌ای رابطهٔ نزدیکی با میزان مشارکت و کسب منافع و مناصب داشت. در این میان آسیب قبایل کانونی بیشتر بود. زیرا آنها بیشترین نیروی انسانی خود را در جنگ‌ها بسیج کرده و از دست می‌دادند. از قبایل مؤثر نیز جاگیرلوها و دوگری‌ها و حاجیلوها از دیگر قبایل آسیب بیشتری دیدند. تکاپوهای جاگیرلوها را می‌توان در یک زمان هم به نفع تیموریان و هم قراقویونلوها دید. بخشی از این قبیله که در نواحی اردبیل، مشکین و خلخال به سر می‌بردند، به دلیل نزدیکی به قراقویونلوها با آنها همکاری می‌کردند و بخشی که در سلطانیه و قزوین بودند به تیموریان رغبت نشان می‌دادند. همین امر نیز همبستگی‌شان را به دلیل تابعیت از دو حکومت سیاسی دشمن کاهش می‌داد. با حکومت مقتدرانهٔ جهانشاه این تعارض جای خود را به تابعیت داد، به طوری که با سقوط قراقویونلوها، از حضور برجسته این قبیله در اتحادیه آق‌قویونلو و بعد صفویان

آثاری دیده نمی‌شود. حاجیلوها که شاخه‌ای از دوگری‌ها بودند به شاخه‌ها و تیره‌های متعدد تقسیم شدند که می‌توان به قراچیلو، عزالدین حاجیلو، حمزه حاجیلو و قوجه حاجیلو اشاره کرد. سیاست طایفه‌ای اق‌قویونلوها بیش از قراقویونلوها به فروپاشی انسجام و تعارض قبیله‌ای دامن زد. گسترده‌ی اتحادیه، تعداد زیاد قبایل مشارکت‌کننده، پذیرش سنت‌های شهری ایرانی، پیوستن تعدادی از قبایل قراقویونلو و... از عوامل تعارض در اتحادیه بود. تعارض و شورش در قبیله‌بایندر بیش از بارانلو بود. از دو قبیله کانونی موصولو و پورناک تا قبایل مؤثر و حاشیه‌ای هر کدام به گونه‌ای دچار تعارض درون‌قبیله‌ای شده بودند. در مواضع موصولها و پورناک‌ها در جنگ دوم خانگی پراکندگی زیادی دیده می‌شود. تعدادی از شخصیت‌های قبیله به یعقوب، برخی به حمزه و برخی به شیخ حسن و دیگر شاهزاده‌ها پیوسته بودند. حتی پراکندگی مواضع قبایل در جنگ خاندانی موجب قدرت‌گیری قبایل حاشیه‌ای مثل مماشلوها در دوره سلطان حمزه شد که اشرافیت ترکمن دوره حسن پادشاه از آن به قدرت‌گیری فرومایگان یاد می‌کنند.^{۳۵}

علاوه بر این، تعارض درون‌قبیله‌ای به قطب‌بندی درون‌اتحادیه‌ای نیز دامن زده و آن را پیچیده‌تر می‌ساخت و حکومت که خود نقش مهمی در تعارض درون‌قبیله‌ای داشت، از آسیب‌های آن در امان نبود. در این شکل حکومت در نوعی بلاتکلیفی به‌سر می‌برد، زیرا ممکن بود در رویارویی بین دو شاهزاده دسته‌های مختلف از یک قبیله به هم پیوسته و یکی از طرفین دعوا را تنها بگذارند که نمونه آن را می‌توان در اختلاف بین سلطان حمزه و علی‌بیگ دید که بخشی از موصولو از حمزه و بخشی از علی‌بیگ حمایت می‌کرد، اما در جنگ به نفع حمزه کنار آمدند و موجب شکست علی‌بیگ شدند.

نتیجه‌گیری

اتحادیه‌های ترکمانان را می‌توان اتحادیه‌هایی چندقطبی تلقی کرد که به‌رغم قرار داشتن حق سلطنت در خاندان‌هایی خاص، قبایل نیز از قدرت بالایی برخوردار بودند. منشاء قدرت آنها علاوه بر عناصر قبیله‌ای، نقش و جایگاه‌شان در اتحادیه بود. قبایل متعدد اتحادیه برای نیل به موقعیت برتر به رقابت پرداختند که برآیند آن تعارض و ستیزه‌های درون‌اتحادیه بود. با توجه به سطوح مختلف قبایل شرکت‌کننده در اتحادیه، هر کدام از آنها به تنهایی نمی‌توانستند قطب یا جناح درون‌اتحادیه‌ای باشند. از این رو، در رأس قطب‌بندی‌ها دو قبیله کانونی و بعد قبایل مؤثر و حاشیه‌ای قرار می‌گرفتند. آنها به دلیل مشروعیت خاندان حاکم به دنبال کسب منافع و مناصب بودند نه سلطنت. در اتحادیه‌های چندقطبی

احتمال ائتلاف قبایل با یکدیگر علیه ائتلاف دیگر تقویت شده بود که موجب بی‌ثباتی می‌گردید. در چنین مواردی سلطان که به عنوان یک عنصر تعادل بخش مطرح بود، نمی‌توانست به تمام و کمال وظیفه خود را اجرا کند. از این رو، گاهی خود به طور اجتناب‌ناپذیر به عرصه رقابت کشیده می‌شد و تعارض از سطح درون اتحادیه‌ای و بین‌قبیله‌ای، به تعارض بین اتحادیه و سلطان تغییر می‌یافت. به این معنی بحران پدیده‌ای سیال بوده و از یک سطح به سطح بعدی جریان می‌یافت. نقش ساختار ایلی در بی‌ثباتی سیاسی را می‌توان در دو محور تبیین کرد:

محور اول: ساختار ایلی از رقابت‌ها و تعارض‌های بین قبیله‌ای نشأت می‌گرفت که گاهی سلطان با ایفای نقش تعادل بخش خود بر تعارض غلبه می‌کرد. حکمرانان قدرتمندی چون قرایوسف، جهان‌شاه، عثمان بیگ، حسن پادشاه و یعقوب چنین نقش‌هایی ایفا می‌کردند. با وجود این، اغلب حکمرانان به عنوان یکی از بازیگران و طرفداران یکی از قطب‌های قدرت وارد عرصه تعارض می‌شدند. جنگ‌های چندگانه جانشینی در این اتحادیه‌ها برآیند ناکارآمدی سلطان در ایفای نقش تعادل ساز بود.

محور دوم: ساختار ایلی تحت تأثیر سیاست طایفه‌ای حکمرانان دچار تعارض شده و به بی‌ثباتی می‌انجامید. این امر بیشتر در دوران سلاطین قدرتمند رخ می‌داد، اما تبعات سیاسی آن پس از مرگشان، نمود می‌یافت. سیاست طایفه‌ای سلاطین با دستکاری در ساختار ایلی، آن را به نفع قدرت سیاسی دگرگون می‌ساخت؛ اما عدم توانمندی لازم در درون نظام سیاسی برای تغییر و همچنین حوادث پیش‌بینی‌نشده بیرون از نظام سیاسی، مانع کامیابی سیاست طایفه‌ای می‌شد. مثلاً شکست و قتل ناگهانی جهان‌شاه در برابر حسن پادشاه، شکست حسن پادشاه در برابر عثمانی‌ها و مرگ ناگهانی یعقوب مانع هرگونه کامیابی در سیاست قبیله‌ای می‌شد. به هر حال باید گفت سیاست قبیله‌ای تمایل به استقلال و حفظ هویت قومی قبایل را تضعیف ساخته و آن را به نفع تابعیت و رعیت دگرگون می‌ساخت. راه دوم این که حکومت سعی داشت وابستگی ایل را از یورت به سیورغال متعلق به قلمرو سیاسی تغییر دهد. حکومت از طریق تغییر مداوم یورت، مهاجرت و جابجایی بخشی از قبایل، واگذاری مناصب در مناطقی دور از یورت و اسکان قبیله، انسجام قبیله‌ای آنها را از درون دچار فروپاشی می‌ساخت. همچنین با تغییر یورت به سیورغال مبنای قدرت قبیله‌ای از عناصر اجتماعی به عناصر سیاسی تغییر می‌یافت تا بدین صورت وابستگی قبایل تجزیه شود.

علاوه بر این، حکومت سعی داشت با ایجاد رقابت و تعارض درون اتحادیه بین قبایل به خصوص از طریق برکشیدن قبایل کم‌اعتبار و ارتقای آنها به موقعیت سیاسی بالاتر، توازن قدرت را به نفع خود و به ضرر قبایل کانونی به هم ریزد. اما ناتوانی سلطان در مدیریت بحران 'جوان‌گرایی' ایلی، نظام سیاسی

را با بحران مواجه می‌ساخت. چهارم این که، حکومت سیاست جوان‌گرایی ایلی را در درون قبایل اجرا می‌کرد و با برکشیدن برخی از خاندان‌ها و ایجاد رقابت بین خاندان‌های خویشاوند یک قبیله، موجب پراکندگی و گسست درونی قبیله شده و هویت و ماندگاری آن را با دشواری مواجه می‌کرد. به هر حال، حکومت‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو به‌رغم اتخاذ سیاست طایفه‌ای و تضعیف ساختار ایلی در ساختار تمرکزگرا به دلایل متعدد از جمله قدرتمندی و تصلب ساختار ایلی، سیطره آن بر تمامی جوانب حکومتی، داشتن ریشه ایلی خاندان حاکم، ادعای مشارکت در حق سلطنت و قدرت توسط بزرگان ایل حاکم، ناکامی در تضعیف سپاه ایلی و ناتوانی در ایجاد سپاه با هویت منسجم وابسته به سلطان موجب شد تا ساختار ایلی سایه سنگینی بر ثبات سیاسی این دوره انداخته و نظام سیاسی را با بحران و بی‌ثباتی سیاسی مواجه سازد.

کتابنامه

- استرآبادی، عزیزبن اردشیر، بزم و رزم، به کوشش محمد فواد بیگ و کوپرلی زاده، استانبول، ۱۹۲۸.
- ایزدی یزدان‌آبادی، احمد، مدیریت تعارض. تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۷۹.
- برچر، مایکل و ویلکنفلد جانانان، بحران، تعارض و بی‌ثباتی. ترجمه علی صبحدل. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- حسن‌زاده، اسماعیل. حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران. تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- خورسندی طاسکوه، علی. گفت‌وگو میان رشته‌ای. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان. تاریخ عالم‌آرای امینی. به تصحیح جان وودز. لندن: انجمن مطالعات آسیایی، ۱۹۹۲.
- روملو، حسن‌بیگ. احسن التواریخ. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ساندرز، دیوید. الگوهای بی‌ثباتی سیاسی. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- سومر، فاروق. قراقویونلوها. ترجمه وهاب ولی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات، ۱۳۶۹.
- طهرانی، ابوبکر. کتاب دیار بکریه. به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر. تهران: طهوری، ۱۳۵۶.
- قزویی، بوداق منشی. جواهر الاخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلوها تا سال ۹۸۴ق). به تصحیح محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- میرجعفری، حسین. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان. تهران: سمت، ۱۳۸۶.

Erdem, İlhan ve Paydas. Kazim. *Ak-koyunlu devleti tarihi*. Ankara, 2007.

Woods, John. E. *Akkoyunlular*. Istanbul: Milliyet Yayinlari, 1993.